

گنج دزد دریایی

دزد دریایی می گفت...



دزد دریایی می گفت: "ده قدم از اینجا، ده سست قدم از بهته، نه اینجا، گنج اینجا است." این خمایی بود که اون شب قلقلی دید.
 او بعد قلقلی شده به کندن زمین کد. او آنقدر زمین را کند که یک گودال عمیق، به عمق آمد.
 او به کندن ادامه داد. هر چه گودال عمیق تر می شد تله خاک، که کنا، آن بهد هم بلندتر می شد.
 او آنقدر زمین را کند که حفره ای بسیار عمیق و تله خاکی بسیار بلند درست شد. او نفسی تازه کرد و گفت: خیلی خسته شدم، دیگه
 نمی توانم ادامه دهم. ناگهان حفره تهجه او را جلب کرد.
 اما بجای گنج، فقط یک استخوان پیدا کرد. قلقلی یک تکه استخوان و یک حفره و یک تل خاک بزرگ روبرویش بود. او پیش
 خودش فکر کرد: "پس آن دزد دریایی به من دروغ گفته."
 اما وقتی مادر قلقلی دید که پسرش چه کاری کرده است برایش دست زد و لبخند زد. قلقلی متشکر می خواستم بوته
 بزرگ گل در اینجا بکارم و از تو متشکر می کنم که این گودال را برایم کنیدی. این هم یک اسکناس برای کندن گودال!